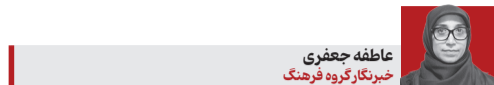


آن فیلم عین واقعیت بود

فرهنگ



عاطفه جعفری خبرنگار گروه فرهنگ

پیرزن دوربین را نگاه می‌کند و بعد از یک صدتانیه که به انتظارش نشستم، می‌گوید: «دوستش داشتم، خیلی...» اینقدر معصومانه این جمله را می‌گوید که ناخودآگاه اشک جاری می‌شود. این روزها انتشار یک ویدئوی صدتانیه در فضای مجازی واکنش‌های زیادی در پی داشت. از ساخت این فیلم کوتاه تقریباً یک سال گذشته و جایزه‌هایش را هم گرفته است؛ اما پربازدید شدنش در این چند روز، خودش حکایت عجیبی دارد. در سال‌های اخیر کم نبودند روایت‌هایی که متصل به سال‌های دفاع و مقاومت هستند و به یکباره مثل یک بمب منفجر می‌شود. یک محتوای تصویری یا متنی ممکن است به لحاظ کیفی واجد ارزش‌های هنری باشد اما فاکتورهایی همچون لحظه انتشار، اتفاقات پیرامونی، عواطف انسانی و... آن محتوا را در فضای مجازی ویرال می‌کند. اگر به هشتمی که برای این ویدئو خورده بودم نگاه کنید متوجه کنایه کاربران به اظهارات جمیل علم‌الهدی، همسر آیت‌الله رئیسی می‌شوید. اظهاراتی که در حاشیه‌هایش زنان تاثیرگذار در مشهد مقدس مطرح شد و با واکنش‌هایی همراه بود. فراخ از اینکه چقدر این جنس واکنش‌ها متأثر از کنش سیاسی بوده یا نه، موضوع پربازدید شدن این ویدئو در فضای مجازی، نشانگر آن است که هم‌چنان گفتمان و ادبیات انقلاب مستضعفان بر عرصه عمومی حاکم است. اینکه در فضای اجتماعی حق‌داران و بانوان اول این خاک را مادران و همسران شهید بدانیم.

به سراغ نعمت‌الله سرگلزائی، سازنده این فیلم کوتاه صدتانیه‌ای رفتم تا برپایان از تولید و ساخت این ویدئوی کوتاه بگویم، اینکه ایده اصلی فیلم چگونه شکل گرفته است و آن لحظه‌گیر و جذاب در چه موقعیت و فضایی طراحی و ساخته شد.

ثبت یک لحظه واقعی

خوشحال است از اینکه فیلم دیده شده و وقتی از سرگلزائی در مورد چگونگی ساختش می‌پرسم، می‌گوید: «بنیاد شهید و امور ایثارگران یک طرحی دارد که در راستای آن با خانواده‌های شهدا ارتباط می‌گیرند تا تاریخ شفاهی آنها را با مصاحبه ثبت و ضبط کنند. این را بگویم که نکته مثبتش این است که در حال ضبط مصاحبه از خانواده شهدا هستند و تاریخ شفاهی را ثبت می‌کنند و نکته منفی‌اش این است که خیلی دیر دارند این کار را انجام می‌دهند. کارشناسان بنیاد شهید تمایل خانواده‌ها را گرفت و با رضایت‌شان کار ما شروع شد. در یکی از این مصاحبه‌ها که بنده حضور داشتم، با مادری روبه‌رو شدم که حسی برای صحبت نداشت و نیازی به گفتن آن جزئیات نمی‌دید. به همین دلیل اتفاقی که در این فیلم صدتانیه‌ای افتاد، به لحاظ فرمی یک اتفاق کاملان بود که دیگران در حال تلاش بودند مادر جملاتش را به زبان بیاورد. ولی مادر صحبت نمی‌کرد و تنها چیزی که مطمئن بود درموردش صحبت کند این بود که فرزندم را خیلی دوست داشتم و از دوستش دادم.»

مادری که نمی‌خواست جز دوست داشتن فرزندش چیزی بگوید

می‌خواهم که ماجرا را تعریف کند، انگار که همان روز است و سرگلزائی می‌گوید: «قرار بود برای برنامه تلویزیونی‌ای به نام «دردانه» که به سفارش بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی تهیه می‌شد، با مادران و خانواده‌های شهدا گفت‌وگو کنیم. در یکی از این پروژه‌ها، مصاحبه‌شونده مادر شهید نوجوانی به نام «سیدمحمد حامد مسکون» بود. نوجوانی که

در ۱۴سالگی در منطقه قلاویزان شهید شد و خانواده‌اش ساکن منطقه طلاب مشهد بودند. طبق روال برنامه، باید گفت‌وگوی پنج دقیقه‌ای با مادر شهید انجام می‌دادیم اما خانم رقیه کرمانی، مادر شهید، در هنگام روبه‌رو شدن با گروه تولید برنامه، سکوت کرده بود، شاید به خاطر کهولت سن حرف نمی‌زد، یا شاید به این خاطر که ۳۷ سال از شهادت جگرگوشه‌اش گذشته بود و او نمی‌توانست بعد از این همه سال دوباره آن خاطرات را زنده کند، یا آنکه می‌خواست خاطرات فرزند عزیزش را برای خودش نگه دارد؛ با سکوت این مادر، خانواده از طریق نشانه‌ها و خاطراتی که مادر در گذشته برای آنها نقل کرده بود، سعی می‌کردند خاطرات را مجدداً برایش یادآوری کنند و از این طریق می‌خواستند که او، سکوت خود را بشکنند ولی خانم کرمانی فقط آه می‌کشید و صحبت‌های خانواده را از این طریق تایید می‌کرد. تلاش‌های خانواده نتیجه چندانی نداشت و مادر شهید در نهایت تنها یک جمله کلیدی و طلایی گفت: «دوستش داشتم، خیلی.» با این جمله انگار تمام ناگفته‌ها را گفت، همین یک جمله همه ما را که در آن فضا بودیم به شدت تحت تاثیر قرار داد. چشم همه پر اشک شده بود.»

این کارگردان در ادامه گفت: «با وجود این، برنامه آن طور که می‌خواستیم پیش نرفته بود و برای برنامه تلویزیونی نمی‌شد از آن استفاده کرد. آن شب از اتفاقی که رخ داده بود خیلی ناراحت بودم. حتی می‌توانم بگویم که عذاب وجدان داشتم. با خودم فکر می‌کردم که الان این مادر و حتی اعضای خانواده چقدر تحت فشار هستند، احتمالاً مادر با خودش فکر می‌کرد که چرا حرف نزدم، چرا بعد از این همه سال که نام فرزندم ورد زبانم بود نتوانستم چیزی بگویم، اما دقیق‌تر که به فیلم‌های ضبط‌شده نگاه کردم به نظرم رسید که این مادر به اندازه یک دنیا حرف زده است، با سکوتش، با صبوری‌اش، با وقارش و از اینجا بود که یک روایت متفاوت در ذهنم شکل گرفت. طی سال‌های طولانی کار در این عرصه با افراد مختلفی گفت‌وگو کرده بودم اما این گفت‌وگو انگار یک روایت منحصربه‌فرد بود، با خودم گفتم که حتماً باید صدای این مادر و این شهید را به طریقی به گوش دیگران برسانم و به این ترتیب این فیلم صدتانیه‌ای تولید شد. این فیلم را ادای دین به خانواده این شهید و شهدا می‌دانستم و برای همین گفتم که اسمم را در تیزر آن زنید و تنها پخش کنید. به این امید که مادر شهید و خانواده محترم شهید این فیلم را ببینند، اما از همان زمان تمامی دوستانی که این فیلم را دیدند گفتند که فیلم بسیار خوبی است و حتماً در چند جشنواره رتبه می‌آورد. به نظرم از مهم‌ترین دلایلی که باعث شد این مستند هم در جشنواره و هم در جامعه مورد توجه قرار بگیرد بدیع و متفاوت بودن شکل روایی این مستند است، دلیل دیگری که می‌توانم به آن اشاره کنم این است که فیلم انتخاب و سوره درست، در زمان درست داشت که چنین بازخوردی را در بین مخاطبانش به دنبال داشته است.»

کاش صدای این مادر باشم

از او درباره بعضی آن لحظه آن مادر شهید پرسیدم و گفت: «در همان لحظه وقتی دیدم این‌طور سکوت کرده و بغض دارد با خودم گفتم این درست است، همین صحنه را باید منتشر کنیم و هیچ ضرورتی ندارد که اصرار کنیم مادر صحبت کند. کافی است فقط به صورت او نگاه کنید به همین دلیل همان لحظه این اتفاق افتاد و به دوستم گفتم یک اتفاق بزرگ افتاد و خدا کند صدای این مادر بشویم و بتوانیم این کار را رسانه‌ای کنیم.»

بازتاب‌های فیلم از تصوم خارج است

از سرگلزائی در مورد بازتاب‌های گسترده رسانه‌ای این فیلم در این چند روز می‌پرسم و می‌گوید: «فیلم برای زمستان سال گذشته است و در چند جشنواره هم برگزیده شده است. اینکه این همه بازخورد داشته باشد واقعاً از تصوم هم خارج است اما از فیلم مطمئن بودم و می‌دانستم که بسیار فیلم خوبی است و برابرم مسجل بود که از آن استقبال می‌شود؛ اما

اینکه این همه بازخورد داشته باشد، فکر نمی‌کردم. زمانی که بازخوردها را در این چند روز دیدم، ابتدا نمی‌دانستم قضیه «بانوی اول» چه چیزی است؟ خیلی با افتخار می‌توانم بگویم که مادران شهدا بانوی اول هستند و هیچ‌کس جز آنها نمی‌تواند بانوی اول باشد. این اتفاق برای من خیلی جدید و عجیب بود که این همه عشق و محبت که شما هم حتماً دیده‌اید، هم در صفحه کسانی که نگاه‌های متفاوت دارند، موافق و مخالف، همه می‌گویند مادر شهید را دوست داریم. قدرشان را می‌دانیم.»

تاثیرگذاری بر نسل جدید

او به تاثیر فضای مجازی اشاره می‌کند و می‌گوید: «نقش فضای مجازی به نظرم خیلی مهم است، اینکه نسل جدید در فضای مجازی با این فیلم مواجه شدند و از آن استقبال کردند خیلی جالب است. به نظرم فیلم مادر هم می‌تواند نسل جدید و نسل جوان را با معنای مادر شهید روبه‌رو کند. وقتی کامنت‌ها را می‌خواندم، از دیدن این حجم از عشق و محبت نسبت به شهدا و خانواده‌ها و همچنین احترام گذاشتن به رنج‌های یک مادر شگفت‌زده و متحیر می‌شوم. می‌توانم بگویم بازتاب این فیلم در جامعه از سطح انتظارم فراتر بوده است.»

سرگلزائی با اشاره به محتوای این مستند می‌گوید: «این مستند فقط می‌خواست عشق یک مادر به فرزندش را نشان بدهد. به نظرم دلیل موفقیت این فیلم صدتانیه‌ای این بود که از دل برآمد و بردل نشست. دوست داشتم بار دیگر این مادر شهید را ببینم اما این امر تاکنون میسر نشده است. اما همچنان دوست دارم با این مادر شهید مجدداً دیداری داشته باشم و بگویم نام فرزند شهیدش تا کجاها رفته و شنیده شده است.»

درباره فیلم و کارگردان

فیلم صدتانیه‌ای «مادر» برگزیده بخش مستند ملی سیزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم صد (فیلم‌های صدتانیه‌ای) است. این فیلم که با حمایت باشگاه فیلم رویش حوزه هنری استان خراسان رضوی و بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی تولید شده است، در هفدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم «مقاومت» هم به‌عنوان بهترین مستند کوتاه در بخش اصلی جشنواره و همچنین بخش دفاع مقدس انتخاب شده بود.

نعمت‌الله سرگلزائی، متولد مینودشت و بزرگ‌شده استان گلستان است. او سال ۷۸، سه سال بعد از آنکه برای تحصیل در رشته حقوق به دانشگاه فردوسی مشهد رفت، در این شهر یک دوره کارگردانی را در انجمن سینمای جوان ایران گذراند، بعد هم به صورت جدی‌تر با حوزه هنری کار فیلم‌سازی را شروع کرد و فیلم‌های کوتاه زیادی را برای دوره‌های مختلف جشنواره رویش، سازمان تبلیغات اسلامی، آستان قدس رضوی و جاهای دیگر ساخته است



۱۷۵ شهید غواص

۲۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۴، خبر «کشف پیکر ۱۷۵ شهید غواص دفاع مقدس با دستان بسته» موجی از احساسات و همراهی مردم را ایجاد کرد. این شهدا که از غواصان و خنجرکنان عملیات کربلای ۴ بودند، در دی‌ماه سال ۱۳۶۵، در نتیجه لورفتن جریان و اطلاعات عملیات از طریق آمریکا به عراق، به اسارت دشمن درآمدند. بعد از ۳۰ سال، ۱۵ کیلومتر جلوتر از خط مقدم، یعنی در جایی به نام ابوفلوس در منطقه ابوالخصیب عراق پیکر این شهدا با دستانی که با سیم تلفن بسته شده بود پیدا شد. پیکرهای مطهر این شهدا با دست‌ها و بعضاً با پاهایی بسته شده از گورهای دسته‌جمعی که دفن شده بودند شناسایی و به وطن برگشته بود. این اتفاق همراهی مردم ایران را با همه تفاوت‌هایی که داشتند دور هم جمع کرد. این همراهی شاید به خاطر دست‌های بسته شهدا، گورهای دسته‌جمعی یا شاید به خاطر گمنامی ۱۷۵ شهید غواص بوده.



نمادی از شهدای مدافع حرم



همه ماجرا از یک کلیپ کوتاه شروع شد. فیلمی چند دقیقه‌ای که داعش در فضای مجازی منتشر کرد و باعث برانگیخته شدن موجی از عواطف و احساسات مردمی شد. در این فیلم سربازی ایرانی با دستانی بسته در جبهه‌های سوریه را نشان می‌دهد که به دست داعش اسیر شده اما هیچ‌گونه ترس و نگرانی در صورت او دیده نمی‌شود. شهید محسن حججی در ۱۸ مردادماه سال ۹۶ به دست داعش اسیر شد و مظلومانه به شهادت رسید. شهادت شهید حججی دل همه ایرانی‌ها را به درد آورد و فیلم و عکس‌های او در فضای مجازی به سرعت پخش شد. همین کلیپ کوتاه و همان نگاه شهید که فراتر از لنز، دوربین را نگاه می‌کرد، باعث وحدت عجیبی شد و نگاه پیر و جوان را به مزه‌های فراتر از ایران برد و جایی که جوان‌های این مرز و بوم از آن دفاع می‌کردند. رهبر انقلاب در صحبت‌هایی درباره این شهید گفتند: «شهید حججی نماد همه شهدای مدافع حرم است.»

ماهی طلا شود هم نمی‌خورم

«اسم ماهی را جلوی من نیار. ماهی اگر طلا هم بود، نه نگاهش می‌کنم و نه لب به آن می‌زنم. بیچه من را ماهی‌ها خورند، حالا من گوشت ماهی بخورم! خدا نیافرود آن روز را.» این تکه‌ای از درد دل‌های سکینه مهری پور، مادر شهید قربانعلی ناظری است که در بخشی از مستند «چشم به راه» منتشر شده بود. این مادر که ۹ فرزند داشته و یکی از فرزندانش را در جنگ دفاع مقدس از دست داده. شهید قربانعلی ناظری که ۱۸ سال بیشتر نداشت هنگامی که برای خدا حافظی پیش مادرش می‌رود خواسته عجیبی را مطرح می‌کند. او به مادرش می‌گوید: «می‌خواهم در دریا بیفتم تا ماهی‌ها من را بخورند و جسمی باقی نماند تا فشار قبری داشته باشم.» و خداوند چه زود خواسته این شهید را برآورده می‌سازد. حضور این شهید در جنگ به یک ماه نرسیده بود که در عملیات خیبر در جزیره جنون کنار دیگر شهدای آن عملیات جان فشانی می‌کند.



گمنام ۶۱ رانددید

حدود ۱۰ سال پیش، کلیپی معروف به نام «گمنام ۶۱» در فضای مجازی دست‌گردان شد. پیرزنی قاب عکس پسر جوانش را به دست گرفته بود و در مراسم تشییع شهدا حضور داشت و متولیان مراسم می‌پرسید که از گمنام ۶۱ شهید منطقه عملیاتی سومارخی‌ری ندادید این فیلم پخش شده بخشی از مستند روبروی بارانی» بود. ساخت این مستند بعد از گرفتن این فیلم از مادر شهید بهروز صبوری، شروع شد. مادر شهید در مصاحبه‌ای گفته بود: «پدر این شهید بعد از اینکه بهروز مفقود می‌شود آنقدر به بیمارستان‌های مختلف می‌رود و جنازه شهدا را می‌بیند که شش ماه بعد دق می‌کند.» مادر شهید در مراسم تقدیر از عوامل فیلم «شیار ۱۴۳» گفته بود: «آرزوی من این است که بعد از این همه سال تنها یک بند انگشت از فرزندم برای من بیاورد... مدت زیادی نگذشت که با انجام تست از مادر و مطابقت آن با DNA شهید صبوری، مشخص شد که شهید صبوری در سال ۱۳۸۹ در دانشگاه خلیج فارس بورشور به خاک سپرده شده بود.



پنجشنبه ۱۳ مهر ۱۴۰۲



شماره ۳۹۷۳



WWW.FDN.IR



FARHIKHTEGANDAILY